



« تاملاتی در حیات سیاسی مدرس » در گفت و شنود با سید حسین مکی

مدرس سیدالشهدای دوره دیکتاتوری در ایران است...

او خواستم فرصتی برای یک مصاحبه مفصل در این باره در اختیار کیهان بگذارد. خیلی راحت موافقت به کتابخانه خود را برای یادآوری حوادث آن سال هاندارم، با این حال از آنچه در حافظه دارم در پیغ نخواهم کرد و برای شما خواهم گفت».

با عکاس روزنامه به خانه اش رفتیم. در حیاط که باز شد، دیدم در حالی که دستش را به در گرفته، تادم ایوان به استقبال ما آمده است. قبل از شروع موضوع اصلی مصاحبه، بیش از دو ساعت به گفت و گو پیرامون خاطرات وی از حوادث و جریانات ملی شدن صنعت نفت و زدنی های دربار، به ویژه خانواده رضا خان و محمد رضا گذشت. وی به خصوص از تلاش خود در بازگرداندن دو سه گردنبنند و نیمتاج تاریخی از مادر فرح دیبا به خزانه جواهرات ملی یاد کرد. جالب ترین بخش این گفت و گو هنگامی بود که وی به عنوان مخبر کمیسیون هیئت مختلط نفت و نماینده هیئت مختلط در کمیته خلع پد از انگلیسی ها و نماینده تام الاختیار دولت دکتر مصدق، از بالا رفتن بر فراز ساختمان تأسیسات شرکت نفت آبادان در ۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۲۹ یاد کرد که طی آن پرچم استعمار انگلستان را پایین کشید و با افتخار هر چه تمام تر، پرچم ایران را بالا برد.

هنگامی که سخن به شهید مدرس رسید، وی در حالی که به این کار خود مباحثات می کرد گفت، «من «مکتب مدرس شناسی» را در ایران باب کردم و دو جلد کتاب «مدرس: قهرمان آزادی» ام، نخستین و از کامل ترین کتاب هایی است که در باره آن سید بزرگوار به رشته تحریر در آمده است.

حاشیه های یک گفت و گو

یکی از روزهای پاییز سال ۱۳۶۹ بود که به همراه جمعی از دوستان جهاد دانشگاهی و انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به اصفهان رفتیم. قرار بود در سمینار بزرگداشت چهل و نهمین یا پنجاهمین سالگشت شهادت مجاهد بزرگ آیت الله "سید حسن مدرس" شرکت کنیم.

همان روز اول پس از سخنان یکی از شخصیت های اجرایی وقت، پیرمردی عصا زنان به روی سن رفت و پشت میکروفن آمد که فهمیدیم «سید حسین مکی» مورخ برجسته و از نقش آفرینان اصلی نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران است. با آنکه آن روز حدود هشتاد سال از سن او می گذشت، اما پیرمرد چیزی بیش از یک ساعت در فضایل و مناقب اسطوره مبارزه با استبداد رضا خانی سخن گفت و با آنکه معلوم بود هنوز نکات ناگفته بسیاری دارد، اما ضیق وقت موجب شد تریبون را به دیگران بسپارد.

سخنان شیرین دکتر مکی موجب شد در وقت نهار در کنار وی قرار بگیریم و نکات بیشتری از زندگی شهید آیت الله مدرس و خاطرات ناگفته وی از حوادث سیاسی سال های دهه ۲۰ بهرسم و او با خوشرویی فراوان به درخواستهای ما پاسخ داد.

این سمینار باعث شد تا از آن پس طی چندین مرحله با این مرد بزرگ تماس داشته باشیم. گاهی به مناسبت عید و گاهی به مناسبت های دیگر از او احوالپرسی می کردم تا اینکه شیرین ترین فصل آشنایی با مرحوم مکی فرا رسید.

آذر ماه سال ۷۵ به مناسبت سالگرد شهادت آیت الله مدرس تلفتی با استاد تماس گرفتیم و از

نه، پس از انقلاب که «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» از دست دربار خارج شد، مسئولان آن از من خواستند که مطالب آن کتاب را تکمیل کنم که من همان پاسخ هایی را که به «خواجه نوری» داده بودم؛ به صورت دو جلد کتاب ۹۰۰ صفحه ای منتشر کردم که الان هم نایاب است.

الان اگر این کتاب را تجدید چاپ کنید، چیزی هم به آن اضافه می کنید؟

من البته چشمی ندارم که چیزی بخوانم یا بنویسم، اما چند سال پیش شعری از عارف قزوینی به دستم رسید که در دیوان او هم چاپ نشده و درباره مرحوم مدرس است. می دانید که عارف به خاطر نزدیکی به سردار سپه، خیلی با مدرس بد بود و همه جا با او مخالفت می کرد و می گفت، «ضرری که مدرس برای این مملکت دارد، اسماعیل آقا سمیتکو نداشته است»، اما همین فرد در یکی از قطعاتش در تجلیل از آزادی و شجاعت مرحوم مدرس، شعری دارد که من در اول کتاب خودم اضافه

معرفی و زندگینامه اش را چاپ می کرد.

او پس از انتشار حدود سی شماره، اعلام کرد که هفته بعد نوبت به «مدرس» می رسد! من که تا آن روز هرچه در تاریخ غور کرده بودم؛ جز آزادی و شجاعت و مقاومت در برابر دیکتاتوری چیزی از مرحوم مدرس ندیده و نشنیده بودم؛ به سر غیرت آمدم و پاسخگویی به آن مطالب سخیف را که مرحوم مدرس «اعلی الله مقامه» را فردی خرافاتی و معتقد به ارتجاع سیاه جلوه داده بود؛ در سال ۱۳۳۱، در روزنامه «ستاره» و همزمان با همان ناشری که جزوات خواجه نوری را چاپ می کرد؛ آغاز کردم و صریحاً نوشتم مدرس «بازیگر» نبود، بلکه باید نام او را «قهرمان آزادی» و «سیدالشهدای دوره دیکتاتوری» گذاشت. خواجه نوری پس از انتشار مفصل جوابیه های من که حدود ۱۶۱۷ مقاله شد، در تاریخ خرداد ماه سال ۱۳۳۲ سپر انداخت و به نوعی معذرت خواهی کرد.

کتاب را هم همان موقع نوشتید؟

ظاهراً سن شما این اقتضا را نداشته است که با شهید مدرس حشر و نشر داشته باشید. آیا هیچ وقت با او ملاقات کرده بودید؟

بله، فقط یک بار ایشان را حضوراً ملاقات کردم؛ آن هم وقتی بود که شش هفت ساله بودم و مرحوم پدرم به مناسبت فوت «آسیدمحمد یزدی» یکی از قضات دیوان عالی کشور، مجلس ختمی در مسجد جامع تهران گذاشته بود. در آنجا مرحوم مدرس هم تشریف آوردند و من از نزدیک ایشان را زیارت کردم. فقط همین یک بار و دیگر هم ایشان را ندیدم.

چرا علاقمند شدید در باره زندگی شهید مدرس تحقیق و مطالعه کنید و آن دو جلد کتاب ماندگار را بنویسید؟ علتش این بود که «ابراهیم خواجه نوری» پس از شهریور ۲۰ که فضای باز سیاسی نسبی در کشور ایجاد شده بود؛ در جزواتی که هر هفته با عنوان «باز یگران عصر پهلوی» منتشر می کرد؛ یکی از کسانی را که حقاً هم در تثبیت دیکتاتوری نقش داشت؛

مکی تمایل بسیاری به تجدید چاپ این کتاب داشت؛ به خصوص از این جهت که به تازگی شعری از عارف قزوینی را یافته بود که به رغم تمایلاتش به سردار سپه، نتوانسته بود فضایل مرحوم مدرس را انکار کند و این حدیث یا ضرب المثل عربی را یاد آور شد که، «الفضل ما شهد به الاعداء». وی همچنین با حسی توأم با غیرت و افتخار، به نقش تحسین بر انگیز آن مجاهد شهید در مخالفت با اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه پرداخت.

نکته تازه ای که مکی درباره شهید مدرس گفت و اصرار داشت که جوانان ایرانی از این ماجرا حتماً باخبر باشند این بود که کسی که در برابر تخریب ابنیه و آثار تاریخی و باستانی صفویه در شهر اصفهان ایستاد و موفق شد مانع تخریب آنها شود، آیت‌الله مدرس بود و تاکید کرد، «هیچ کس جز مرحوم مدرس، اعتراضی به این تصمیم عجیب ظل السلطان نکرد و اگر این مرد بزرگ نبود، الان اصفهان هیچ کدام از این بناهای تاریخی اطراف میدان نقش جهان را نداشت.»

□ □ □

بخشی از خاطرات من از مرحوم مکی نیز به ماجراهای پس از چاپ مصاحبه مفصل کیهان با او بر می‌گردد. نخست این که یکی از دانشجویان آن موقع دانشگاه امام صادق (ع) همیشه خدمتش می‌رسید و برایش مطالب را می‌خواند و او هم با دقت و ریزبینی و وسواسی که جز از یک مورخ صادق و وفادار به حقیقت انتظار نمی‌رفت، نکاتی را یاد آور می‌شد و از جمله همان مصاحبه من بود که برخی از اسامی را در هنگام پیاده کردن نوار، اشتباه ذکر کرده بودم. مکی در اولین تماس من با وی پس از چاپ روزنامه، اولاً از دقت زیاد در تنظیم مصاحبه تقدیر کرد و سپس حدود هفت هشت اشکال در اسامی و وقایع را یاد آور شد. مثلاً گفت، «نام اسماعیل آقا سیمیتقوراد درست ننوشته بودی یا به جای مرحوم حاج آقا نور الله اصفهانی نوشته بودی، حاج آقا ملای اصفهانی، همچنین جواب سؤال انحلال مجلس دوم را اشتباه ذکر کرده بودی و باید می‌نوشتی، «بین مجلس سوم و چهارم حدود شش سال پارلمان نداشتیم.»

با اینکه مصاحبه را برایش خوانده بودند، اشکالات املائی اسامی را هم یاد آور شد و گفت، «کنل فضل الله خان آق اولی» درست است نه «عابدلی». اشکالات محتوایی دیگری هم بود که مکی توضیح داد، از جمله اینکه، «مرحوم ملک الشعراء بهار جزو یاران وفادار و فراکسیون اقلیت مدرس در مجالس پنجم و ششم بوده و ستایش مدرس به صفات عالی را، نوبخت، نماینده دوره ششم مجلس که مدرس با اعتبار نامه اش مخالفت کرده بود، اظهار داشته بود.» در مورد دکتر مصدق هم گفت، «بر خلاف آنچه آورده ای، مرحوم دکتر مصدق جزو فراکسیون مدرس نبود، بلکه جزو نفر نامزدی بود که مدرس اعلام کرده بود به این لیست رای می‌دهد و در حقیقت مرحوم دکتر مصدق با حمایت آیت‌الله مدرس توانست آرای مردم را کسب کند.»

گاهی توضیحاتش دیگر خیلی ریز می‌شد و من لذت می‌بردم که یک نسل چه خوب می‌تواند به مورخ برجسته ای چون او اعتماد کند. می‌گفت، «پس از سوء قصد به مدرس، وکلا به مستوفی الممالک فشار نمی‌آوردند که استعفا دهد، بلکه فشار می‌آوردند که ضاربان وی شناسایی و تعقیب قانونی شوند. نکته دیگر اینکه، «خود تدین به مدرس سیلی زده بود بلکه دکتر احیاء السلطنه پهرامی این جسارت را کرده بود. او در فراکسیون تجدید که در راس آن تدین قرار داشت، حضور داشت.»

تذکر این چند نکته املائی یا خلاصه سازی وقایع تاریخی، بخشی از حواشی این مصاحبه بود؛ اما این مصاحبه حاشیه های اصلی دیگری هم داشت. فراموش نمی‌کنم وقتی پاسخ

های مرحوم مکی به سؤالی پیرامون شباهت ها و تفاوت های سیاست های دکتر مصدق و آیت‌الله مدرس چاپ شد، خشم شدید لیبرال ها و برخی مورخان وابسته به جریانات فرقان و جنبش مسلمانان مبارز و... را برانگیخت. وقتی برای مکی از تلفن های مکرر و فحش آلود طرفداران آنها به کیهان گفتم، خندید و گفت، «چند برابرش را به خودم گفته اند.» بعد افزود، «من چه در زمانی که در عرصه سیاست نقش مستقیم داشتم و چه بعدها که به نوشتن کتاب پرداختم تا حال که بیش از ۴۰ عنوان کتاب از من چاپ شده است، هیچ گاه از مسیر صداقت و درست نویسی و راستگویی خارج نشده ام و تا آخر عمر هم خارج نخواهم شد.» وی گفت، «نمی‌گویم در هیچ کاری و هیچ کتابی اشتباه نکرده ام، اما این اشتباهات احتمالی، عمدی نبوده است و به برداشت من بر می‌گشته است.» دکتر مکی سپس گفت، «آقای محمد ترکمان پیش من آمد و یک جلد از آخرین کتابش را به من هدیه کرد و گفت، «مصاحبه ات را با کیهان تکذیب کن.» اما من به ایشان گفتم، «طی این سال ها هیچ کدامتان سراغی از من نگرفتید، حال که کیهان آمده و مصاحبه کرده است، می‌گوئید تکذیب کن؟!» محمد ترکمان البته پس از ناامید شدن از تحریک مرحوم مکی به تکذیب وقایع تاریخی دوران مصدق و مدرس، به کیهان آمد و یکی دو ساعتی با من صحبت کرد؛ جوابی ای نوشته بود مبنی بر اینکه، «اصلاً مدرس نطقی علیه اولتیماتوم نکرده است.» خوشبختانه رشته تحصیلی من علوم سیاسی بود و حداقل هشت واحد درس «تاریخ روابط سیاسی ایران» را گذرانده بودم و نمونه هایی از اعتراف مورخان آمریکایی، اروپایی و ایرانی (موافق و مخالف) مدرس را که صراحتاً این ماجرا را ذکر کرده بودند، یاد آور شدم.

□ □ □

روابط من و مکی روز به روز نزدیکتر می‌شد. وی نامه ای به انتشارات علمی نوشت و یک دوره کتاب هشت جلدی «تاریخ بیست ساله ایران» را برای من درخواست کرد و در اول آن هم چیزی به لطف یادداشت کرد، هر چند آنچه را که می‌نوشت نمی‌توانست بخواند. روزی هم مرا خواست و خواهشی را مطرح کرد. گفت، «چیزی به پایان عمر من باقی نمانده است و تو من فرصت نکرده ام بسیاری از وقایع تاریخی را بنویسم. بیا و من مطالب را به تو می‌گویم و تو اسنادشان را از میان اسناد من پیدا کن و به اسم خودت چاپ کن و حق التالیف آن را هم خودت بگیر.» روزی دیگر هم گنجی ای پر از عکس های تاریخی را نشانم داد و گفت، «این عکس ها از بین می‌روند و به دست اهلش نمی‌رسند. بیا این عکس ها را برای کیهان ببر و یک نسخه از روی آن برای من نگه دار.» علاوه بر بیماری مکی، به علت برخی مسائل و گرفتاری ها، چند ماهی در اجابت به درخواست آن مرد بزرگ تأخیر کردم؛ غافل از اینکه مرگ، بی رحم تر از آن است که بتوان تصور کرد.

مصاحبه من با مکی درباره مدرس چند روز پس از سالروز شهادت آن مجاهد بزرگ در تاریخ ۱۳۷۵/۹/۲۰ با چاپ رسید و عجیب اینکه فقدان آن مورخ برجسته نیز چند روز پس از سالروز مدرس اتفاق افتاد و خبر آن درست در همان تاریخ چاپ مصاحبه، اما سه سال بعد در شماره ۱۳۷۵/۹/۲۰ کیهان و تا آنجا که یادم می‌آید فقط در کیهان، چاپ شد و دنبیلی از حسرت و آتش درونی را بر دلم آوار کرد.

هر روز که از بزرگوار مدرس به کیهان می‌آیم، تابلوی بزرگوار آفریقا (که منزل او در آنجا واقع است)، مرا به یاد آن مرد فهیم، مهربان، دقیق، نکته سنج، صادق، آزاده، استوار و تأثیر گذار در حفظ و حراست از منابع نفت و انرژی ملت ایران و خارج کردن آن از چنگال غربی ها می‌اندازد و حسرتی را تازه می‌کند؛ حسرتی که داغ آن حتماً تا لحظه مرگ با من خواهد بود.

تقی دژآکام ۸/۱۳۷۰/۸۶

عنوان یک شخصیت صاحب رأی و فردی خارق العاده خودش را نشان بدهد؛ همین مخالفت شجاعانه وی با اولتیماتوم بود، آن هم در زمانی که تمام نمایندگان مجلس از ترس روس ها خفقان گرفته بودند.

اجازه بدهید کمی به عقب برگردم. می‌دانید مرحوم مدرس پس از اینکه تحصیلات مقدماتی را در اصفهان انجام دادند، به عتبات رفتند و درجه اجتهادشان را در نجف از مرحوم «حاج میرزا حسن شیرازی» که از بزرگترین فقها و مراجع تقلید وقت بودند؛ گرفتند و به اصفهان آمدند. مرحوم مدرس در اصفهان کارهای بسیار مهمی انجام داده است که یکی از مهم ترین آنها جلوگیری از تخریب ابنیه و آثار باستانی صفویه توسط ظل السلطان، پسر ناصرالدین شاه است. مرحوم مدرس به اتفاق مرحوم «حاج آقا ملای اصفهانی» (برادر حاج آقا جمال و آقا نجفی) قیام کرد و پس از اینکه ظل السلطان چند بنا را تخریب کرد، با قاطعیت مانع تخریب بقیه ابنیه شد. نسل جوان ما

کرده ام. چون نمی‌بینم، خودتان بخوانید. نعره ی یا مرگ یا آزادی ملت به جاست این جواب زورگویی های روس ژاؤخاست امر و نهی روس آزادی کش آخر بهر چیست؟ او مگر آگه نمی‌باشد که ایران ز آن ماست؟ آخرین بر مجلس شورا که با عزمی رزین تادر این مورد رأی «نه» قامت کرد راست من مخالف با مدرس گرچه می‌باشم، ولی این مخالف خوانی اش بینم که بیش از حد رواست مخالفت شهید مدرس با اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه به ایران ظاهراً اولین حرکتی است که ایشان را به عنوان یک رجل سیاسی مهم در عرصه سیاست داخلی و خارجی ایران مطرح کرد. در باره ایشان و این موضوع توضیح بیشتری بدهید. بله، دقیقاً همین طور است؛ وگرنه ایشان مدت ها در مجلس بود، اما آنچه باعث شد که مرحوم مدرس «اعلی الله مقامه» به

باید بدانند اگر عالی قاپو و بسیاری از بناهای تاریخی به جانمانده از عصر صفوی در اصفهان باقی مانده است؛ به واسطه اقداماتی است که مرحوم مدرس انجام داده است و اگر مدرس نبود الان هیچ کدام از این بناها هم نبود. بعدها که بحث تنظیم متمم قانون اساسی مطرح می‌شود، مرحوم مدرس از طرف تمام مراجع تقلید به عنوان مجتهد طراز اول به مجلس دوم می‌آید و در شورای پنج نفره علما شرکت می‌کند. می‌دانید که روس ها در آن وقت نفوذ زیادی در ایران داشتند و در رشت و مازندران و آذربایجان، قوای خود را پیاده کرده بودند. از طرفی بر اساس «قانون مونروئه»، آمریکایی ها حق نداشتند در مسایل داخلی هیچ کشوری نفوذ و دخالت کنند، مگر اینکه در قاره آمریکا باشد؛ به همین دلیل برای اصلاح وضعیت وخیم دارایی و برای اصلاح نظام دریافت مالیات کشور قرار شد مستر شوستر آمریکایی و برای تأسیس ژاندارمری کشور، کلنل یالمالسون سوئدی استخدام شوند.

حجرتین

● **رضاخان خیلی به مرحوم مدرس در باغ سبز نشان داد، زیرا از او خیلی می ترسید؛ اما مدرس ذره ای در مقابل او کوتاه نیامد. به عقیده من مرحوم مدرس اگر می خواست، می توانست زنده بماند. حتی یک بار که ذات الریه می کند، رضاخان به دکتر امیر اعلم و بعضی از اطبای دیگر فشار می آورد که مدرس را معالجه کنند؛ ولی وقتی معالجه می شود به رضاخان پیام می دهد که، « من با تو که دست نشانده انگلیسی ها هستی، با همان رویه مخالفت می کنم» و مخالفت خودش را ادامه می دهد.**

چه بود؟

این قرارداد در نهم اوت ۱۹۱۹ بین وثوق الاوله و سر پرسی کاکس، وزیر مختار انگلیس، به امضا رسید که پنج بند داشت و دو بند هم به زبان فرانسه و محرمانه بود که وثوق الدوله آنها را امضا کرد. اگر متن این قرارداد را در کتاب «مدرس: قهرمان آزادی» آورده ام، مطالعه کرده باشید؛ می دانید که این قرارداد در حقیقت استقلال ایران را از بین می برد. مملکتی که دارای ارتشش در دست انگلیسی ها باشد دیگر چه استقلالی دارد؟ بر سر این قرارداد، «کلنل فضل الله خان عاقدلی» یکی از افسرانی که در کمیسیون میکس یا مختلط افسران انگلیسی و ایرانی شرکت داشته، بر اثر اهانت های انگلیسی ها و از دست رفتن استقلال ارتش ایران خودکشی می کند. مرحوم مدرس هم از اولین ساعات انتشار قرارداد با آن مخالفت و شبنامه هایی را منتشر می کند. عده ای از رجال که با آن قرارداد مخالف بودند؛ در تهران حبس و یا مثل محترم السلطنه به کاشان تبعید می شوند. خلاصه مخالفان منکوب می شوند؛ اما مدرس به مخالفت هایش ادامه می دهد. سر پرسی کاکس در تلگرافی محرمانه به لرد کرزن می نویسد، «شدیدترین مخالفان این قرارداد شخص مدرس و امام جمعه خوی هستند که تمام ملت را نسبت به آن بدبین کرده اند.» خیلی از ساده اندیش ها به مدرس می گفتند که این قرارداد، اول از همه استقلال ایران را به رسمیت شناخته است و ایشان «اعلی الله مقامه» می گوید، «من در همین حرف دارم، چون اگر چیزی نبود که این عبارات را نمی آوردند!»

کار به جایی می رسد که وثوق الدوله، واسطه ای پیش مدرس می فرستد؛ اما این مرد تیزهوش می گوید، «به وثوق الدوله بگو تو مرد متهور و جسوری هستی. اگر جسارت نداشتی که چنین خیانتی نمی کردی، به او بگو من کار خودم را می کنم و تو هم کار خودت را بکن؛ لکن من موفق می شوم و تو ضرر می کنی و برای همیشه مغفور مردم خواهی بود.» در هر صورت این قرارداد به خاطر مخالفت های مدرس صورت عملی به خودش نگرفت؛ اما انگلیسی ها که نتوانستند این ماده تلخ را به خورد ملت بدهند؛ بعدها با کودتای سوم اسفند این را

منتفذان و کله گنده ها که نمی خواستند زیر بار پرداخت مالیات بروند، به پرچم روسیه و انگلیس پناه بردند و گفتند، «ما تبعه روس یا انگلیسیم» و به این ترتیب مالیات نمی دادند! همین قضیه در مورد «علاء الدوله» اتفاق افتاد که حاضر به پرداخت مالیات های عقب افتاده نمی شد و بهانه ای به دست روس ها داد که به دولت ایران فشار بیاورند تا اولاً شوستر را در طرف ۲۴ ساعت از ایران اخراج کند و ثانیاً دولت ایران حق ندارد از این پس بدون موافقت روسیه، مستشار خارجی استخدام کند و گرنه قوای روس از رشت وارد تهران می شوند و پایتخت را اشغال می کنند! جالب اینکه در پی اصلاحات مالی شوستر، محصلان دارالفنون، نویسندگان و شاعران و حتی زنان به خیابان ها ریختند و خواستار ابقای وی و دریافت مالیات از کله گنده ها شدند.

ناصرالملک و هیئت دولت، تصمیم گیری را به مجلس احاله می دهند به این امید که همه به عزل شوستر رأی می دهند. وکلای مجلس هم از ترس روس ها جرئت کوچک ترین اظهار نظری پیدا نکردند؛ انگار روی صندلی ها مردم بودند. تنها کسی که شجاعانه قد راست می کند این روحانی عالیمقام، یعنی مدرس است که مخالفت می کند و در نتیجه صلابت سخن وی، یازده نفر بیشتر به اولتیماتوم رأی نمی دهند. مرحوم مدرس در نطق خود در مجلس می گوید، «شاید مشیت خداوند بر این امر قرار گرفته باشد که آزادی و استقلال ما به زور از ما سلب شود، ولی سزاوار نیست که ما خودمان به امضای خود، آن را از دست بدهیم.» بعدها به دنبال این نطق، ناصرالملک، مجلس دوم را منحل می کند و اولتیماتوم روسیه را می پذیرد و شوستر از ایران می رود و این اولین قدمی بود که شخصیت ممتاز و شجاعت خارق العاده این مرد را نسبت به سایر نمایندگان معلوم می کند.

پس در حقیقت انحلال مجلس دوم در پی مخالفت مدرس با اولتیماتوم و رأی منفی نمایندگان به آن بود؟
بله، پس از آن هم می دانید که جنگ جهانی اول شروع شد و مسئله مهاجرت ... که در نتیجه ما تا تشکیل مجلس سوم، برای شش سال پارلمان نداشتیم.
یکی از نکات مهم زندگی شهید مدرس، مسئله مهاجرت به عثمانی است که هنوز تحلیل دقیقی از انگیزه های آن صورت نگرفته است.

اصلاً مبهم نیست. اتفاقاً اینجا هم مرحوم مدرس نقش بسیار زیبایی را با مهاجرت و تشکیل دولت در عثمانی بازی می کند که الگویی برای سیاستمداران بزرگ وقت جهان شد. مهاجرت عده زیادی از وکلای مجلس، افسران ژاندارمری و قزاق، عشایر، تجار و نویسندگان به زعامت مرحوم مدرس به کرمانشاه در زمانی صورت گرفت که جنگ شروع شده بود و روس و انگلیس، ایران را به شدت تحت فشار قرار داده بودند که با آلمان و عثمانی وارد جنگ شود. از طرفی در پی قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ روس و انگلیس، تجزیه افغانستان از ایران، انتراع گرجستان، قفقاز و آذربایجان و ترکستان از ایران و اخراج شوستر، مردم را به شدت از روس و انگلیس منزعج کرده بود. از طرفی با عثمانی، همکشی وجود داشت و آلمانی ها هم تا آن موقع جز خدمت به ایرانی ها کاری نکرده بودند و همین امر باعث شد که مستوفی الممالک اعلان بی طرفی کند و دولت در تبعید و غیر رسمی هم در کرمانشاه توسط افرادی که ذکر کردم، تشکیل شود. فایده این کار این بود که اگر متفقین پیروز می شدند، مستوفی الممالک می گفت که من بی طرف بودم و دولت مهاجرت، غیر رسمی و غیر قانونی بوده است و اگر متحدین پیروز می شدند، همه می دانستند که تمام آزادخواهان، نمایندگان مجلس، علما و مردم از دولت مهاجرت حمایت می کنند و این سیاست مدرس، در جنگ جهانی دوم الگویی کسانی چون مارشال دوگل و مارشال پتن شد. انگیزه مخالفت شهید مدرس با قرارداد وثوق الدوله

به صورت یک کیسول به خورد ایران دادند؛ به طوری که مستر نورمان انگلیسی به نایب السلطنه هندوستان و لرد کرزن می نویسد که رضاخان همه اهداف قرارداد ۱۹۱۹ را برای ما تأمین می کند، با این تفاوت که ما برای آن کارها باید به ایرانی ها پول می دادیم؛ اما رضاخان با پول ملت خودش آن کارها را می کند و راضی نیست کوچک ترین قدمی هم علیه ما بردارد. به نظر شما علت مخالفت شهید مدرس با جمهوری رضاخانی چیست؟

مرحوم مدرس ابتدا با اصل «جمهوریت» مخالفتی نداشت و حتی در نطق های او به مواردی برمی خوریم که از «جمهوریت» دفاع هم کرده است. او می گفت، «من با جمهوری مخالف نیستم. با جمهوری ای که انگلیسی ها می خواهند به ایران تحمیل کنند، مخالفم و با جمهوری ای که در رأس آن رضاخان قرار داشته باشد، مخالفم. با آن جمهوری ای که رئیس آن را به جای اینکه مردم انتخاب کنند؛ ژنرال آبرون ساید انتخاب کند، مخالفم.» از طرف دیگر می دانید که طرح جمهوریت آن موقع ها مثل حالا با رأی مستقیم مردم نبود؛ بلکه رئیس جمهور باید توسط مجلس انتخاب می شد، آن هم مجلسی که وکیل آن خودش داد می زد، «من نماینده چهار هزار نیه هستم!» و همه را رضاخان انتخاب کرده بود. من همه اینها را در کتاب «احمد شاه» خود مفصلاً توضیح داده ام.

یکی از کسانی که از شهید میرزا کوچک خان جنگلی حمایت های جدی کرده، شهید مدرس است. در این باره هم توضیح بدهید.

مرحوم میرزا کوچک خان یک مرد مسلمان بود که قبلاً طلبه بود و درگیلان و قم تحصیل فقه و اصول کرده بود. وقتی قرارداد ۱۹۱۹ بسته شد، مرحوم میرزا کوچک خان عمومه و لباسش را کند و مسلحانه علیه قرارداد قیام کرد. مرحوم مدرس هم به همین دو دلیل از میرزا کوچک خان پشتیبانی می کند که اولاً مسلمان متدینی بود و ثانیاً در مقابل قرارداد وثوق الدوله قیام کرد و در این زمینه با مرحوم مدرس همفکری داشت؛ به خصوص که بعد هم کابینه سردار سپه می آید و با رضاخان هم مخالفت می کند.

ریشه های مخالفت و مبارزات آیت الله مدرس با رضاخان چه بود؟

علت اصلی این بود که سردار سپه و رضاخان را انگلیسی ها روی کار آوردند و مدرس با این مخالف بود. مرحوم مدرس مردی بسیار باهوش و فوق العاده تیزبین بود و تنها کسی بود که از میان مجتهدان و علما با رضاخان مخالفت کرد. به خاطر مخالفت هایش با کودتا بود که فوراً او را گرفتند و به قزوين تبعیدش کردند و بعد هم که آزاد شد با کسانی که در کابینه کودتا شرکت کرده بودند، وزیر بودند یا سمت های دیگری داشتند، مخالفت کرد. او حتی با اعتبارنامه ملک الشعراء بهار هم مخالفت می کند. با اینکه این دو به اصطلاح دشمن خونی هم بودند؛ اما ملک الشعراء بهار می گوید، «پس از حمله مغول به بعد شخصی به این عظمت، بزرگی، پاکتی، درستی، نطافی و ... به دنیا نیامده است.» اینجاست که این مثل عربی مصداق پیدا می کند که: «الفضل ما شهد به الاعداء». همین را ملک الشعراء در مقدمه ای بر «کتاب زرد» مدرس نوشته و به شخصیت بی نظیری او اشاره کرده است. خیلی به مرحوم مدرس در باغ سبز نشان داد، زیرا از او خیلی می ترسید؛ اما مدرس ذره ای در مقابل او کوتاه نیامد. به عقیده من مرحوم مدرس اگر می خواست، می توانست زنده بماند. حتی یک بار که ذات الریه می کند، رضاخان به دکتر امیر اعلم و بعضی از اطبای دیگر فشار می آورد که مدرس را معالجه کنند؛ ولی وقتی معالجه می شود به رضاخان پیام می دهد که، «من با تو که دست نشانده انگلیسی ها هستی، با همان رویه مخالفت می کنم» و مخالفت خودش را ادامه می دهد.

فقط در قالب مبارزات سیاسی در مجلس؟



● مدرس پس از ترور توسط عوامل رضا خان، در بیمارستان.

سخن‌های

**وقتی مرحوم مدرس در مخالفت با رضاخان
نطق کرد و از دست «تدین» سبلی خورد و
سپس رضاخان قهر کرد و به بومهن رفت، دکتر
مصدق به همراه سلیمان میرزا اسکندری و
مشیرالدوله و چند نفر دیگر به بومهن می‌روند
و با خواهش و التماس از رضاخان می‌خواهند
که به تهران برگردد!**

کرد و گفت که این کتابی است که پس از مرگ من منتشر می‌شود. در زمان حیاتش نبود. پیش از شهادتش ظاهرآ به افسری که در زندان محافظش بوده گفته که این کتاب را به کی و چی بدهید. اخیراً گویا پیدا شده است. دکتر علی مدرس از من خواستند که مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسم که نوشته‌م و درحقیقت این مقدمه حاشیه‌ای است بر مقدمه ابن خلدون که این مقدمه و صفحاتی از این کتاب در مجله «یاد» نشریه بنیاد تاریخ چاپ شده است؛ اما بقیه‌اش ظاهرآ به دلیل اینکه مرحوم مدرس «اعلی الله مقامه» اسامی عده‌ای از روحانی نمایانی را که موافق قرارداد ۱۹۱۹ بوده‌اند؛ ذکر کرده، امکان انتشار پیدا نکرده است.

پس الان این کتاب موجود است؟
بله، دست آقایان مدرس است.

با توجه به شناختی که جنابعالی از شهید مدرس دارید؛ علت

نه. از هر راهی که صلاح می‌داند، مخالفت می‌کند. مرحوم مدرس در آن زمان نایب التولیه مدرسه عالی سپهسالار بود و درس هم می‌گفت. یک بار در درس خود به «باب مزدحم» می‌رسد یعنی اگر کسی در ازدحام کشته شد، خونس هدر است و پول خونس و دیه‌اش را باید حاکم شرع بدهد. آن وقت مثال زده و گفته بود، «مثلاً اگر در روز ماه حمل ۱۳۰۲ که رضاخان آمد در بهارستان و مردم را مورد ضرب و شتم قرار داد؛ مردم هم به سوبش آجر پرتابند؛ اگر کشته می‌شد، خونس هدر بود و دیه‌اش با حاکم شرع!» خوب پای درسش کار آگاهان (مأموران مخفی) هم بوده‌اند و گزارش می‌دهند که مدرس به نوعی پادشاه را مهدورالدم هم کرده است. چون در آن موقع مدرس، وکیل مجلس بوده و مصونیت داشته، نمی‌توانستند دستگیرش کنند؛ به همین دلیل پشت کوچه مسجد سپهسالار به او سوء قصد می‌کنند. منتها او در سوء قصد هم ماهرانه عمل می‌کند. همین که تیراندازی شروع می‌شود، فوراً دولا می‌شود و دستپاچگی را از داخل عبا بالا می‌آورد و آنها که از دور تیراندازی می‌کردند، خیال می‌کنند که عبا را روی سرش کشیده و پس از چند تیر فرار می‌کنند؛ در حالی که تمام تیرها به دو دست مرحوم مدرس خورد و او با زرنگی جان سالم به در برد و نجات پیدا کرد. البته فوراً او را به بیمارستان نظامیه می‌برند؛ اما مردم به همراه امام جمعه خوبی می‌ریزند و تختخوابش را به بیمارستان احمدیه (همین بیمارستان سبلی فعلی) می‌آورند و دکتر محمد خان خلعتبری از اقوام سپهسالار او را جراحی می‌کند و از دست دکترهای شهربانی که قصد به شهادت رساندن مدرس را داشتند؛ نجاتش می‌دهد.

پس از این ماجرا، رضاخان یک شکست دیگر از مرحوم مدرس



اصلی آزادی و شجاعت مدرس را در اظهار مخالفت‌های علنی و صریح در چه می‌دانید؟

مرحوم مدرس فردی کاملاً بی‌طمع و بی‌نظر [به مسایل مادی] بود و به تمام معنی مستغنی الطبع بود. این صفات باعث شده بود که هیچ نقطه ضعفی نداشته باشد. کسی که تمام زندگی اش یک زیلوی ساده، یک قوری و دو استکان گلی چای و چیزهایی در همین حد است، چیزی ندارد که برای از دست دادنش بترسد؛ به همین خاطر وقتی صحبت می‌کرد اعلا دشمنانش که طرفداران سردار سپه بودند؛ جرئت اینکه وسط تپش حرفی بزنند نداشتند. اینکه در تلویزیون نشان می‌دهند که وسط نطقش یکی بلند می‌شده و مخالفت می‌کرده، ابدأ اینطور نیست؛ این تاریخ. بگردید یک نمونه پیدا کنید. مردم واقعاً و از صمیم دل به او علاقه داشتند. او با کیاست از

می‌خورد که می‌رود به قم و پیش علما شکایت می‌کند و بعد کسی را به عنوان واسطه پیش مرحوم مدرس می‌فرستد. آن واسطه می‌گوید، «آقا حالا این آمده، تسلیم هم شده. شما دیگر ولش کنید.» مرحوم مدرس می‌گوید، «سگ هر چقدر هم خوب باشد؛ وقتی پای صاحبخانه را گرفت، دیگر باید بیرونش کرد.» رضاخان هم آن روز در جلوی مجلس مردم را زده، مجروح کرده، آدم کشته، دیوار را خراب کرده و چند نفر زیر آوار رفته‌اند. این دیگر نباید بماند. چون آن مردم، صاحبخانه‌های آن سگ محسوب می‌شدند.»

در خلال صحبت‌هایتان به «کتاب زرد» اشاره کردید. چرا این کتاب که معروف‌ترین مکتوب شهید مدرس است، تا کنون منتشر نشده است؟
مرحوم مدرس دو سه دفعه در مجلس به این «کتاب زرد» اشاره

تمام مسایل سیاسی مطلع بود. در مسایل فقهی هم مجتهد مسلم بود. حقوق مجلس را هم نمی‌گرفت. حقوق ماهی ۲۰ تومان مجلس را ۲۰۰ تومان کرده بودند، اما او ۲۰ تومان بیشتر نمی‌گرفت. می‌گفت خرج همین قدر است. لباسش کرباس بود. اتاقش بسیار ساده و محقر بود که نصفش با زیلو فرش بود و یک رختخواب داشت که به همان تکیه می‌داد. یک کلاک (منقل گلی) هم بوده که تویش زغال برای قلیان و گرم کردن چایی بود. اگر کسی پیشش می‌رفت، فقط با چایی پذیرایی می‌کرد و اگر رضاخان می‌رفت به او می‌گفت یک چایی برای خودت بپز. به هیچ کدام از رجال هم تواضع و توجه زیاد نمی‌کرد. چنین کسی برای چه باید بترسد یا حق را نگوید؟ چنین کسی آزاده عصر است.

به همین خاطر در دوره چهارم وکیل اول مردم در مجلس شد. در دوره دوم به عنوان یکی از پنج نفر مجتهد طراز اول به مجلس رفت تا متمم قانون اساسی را بنویسد. بعد مردم وکیلش کردند و این اصل را که پنج نفر از علما در مجلس باشند، کنار گذاشتند و گفتند همین که مدرس به مجلس برود کافی است!

آقای مکی آیا همه نطق‌های شهید مدرس جمع‌آوری و چاپ شده است؟

تا چند سال پیش نه. بسیاری را من جمع‌آوری کردم. بقیه را هم دکتر مدرس، نوه مرحوم مدرس در کتابی که اخیراً چاپ کرده‌اند، آورده‌اند. فکر نمی‌کنم نطق منتشر نشده‌ای داشته باشند.

یکی از نکات مهم در مواضع شهید مدرس، تأکید ایشان بر اتحاد اسلامی است. در این مورد توضیح بفرمایید. ایشان در نطق‌هایشان، در ملاقات‌هایشان با سران عثمانی... روی این مسئله تأکید داشتند و می‌فرمودند که این لغات عرب و عجم را دور بیندازید. یک نطق بسیار مهم در مورد «ملیت و قومیت» دارند. همچنین در موقعی که قبور ائمه بقیع توسط وهابی‌ها تخریب شد، به رئیس الوزرا فشار شدید آوردند که باید عکس‌العمل شدید نشان بدهد. البته تأکید می‌کنند که اتحاد اسلامی باید به دل باشد نه به ظاهر و لباس. حتی می‌گویند اگر به مملکت اسلام حمله بشود، چه از جانب عرب، چه کلاه شاپو [عرب]، همه مسلمانان وظیفه دارند که با قدرت جلوی آنها بایستند.

سیاست موازنه منفی شهید مدرس چه شباهت‌هایی با شعار «نه شرقی نه غربی» ما داشت؟

مرحوم مدرس «اعلی الله مقامه» می‌گفت، «ایرانی باید روی پای خودش بایستد. نه به شمال نه به جنوب و نه به هیچ کشوری تمایل نداشته باشد. نه باید به انگلیسی‌ها باج داد نه به روس‌ها و نه حتی به آمریکایی‌ها.»

سیاست شهید مدرس و دکتر مصدق چه شباهت‌ها و چه تفاوت‌هایی با هم داشت؟

شباهت فقط این بود که دکتر مصدق جزو فراقسیون اقلیت مرحوم مدرس بود. اختلافاتشان را هم من در کتاب «مصدق و نطق‌های تاریخی او» آورده‌ام. به طور مثال دکتر مصدق با ساخت و گسترش راه آهن مخالفت می‌کرد، در حالی که مرحوم مدرس این کار را تشویق می‌کرد. یکی هم راجع به اختیارات داور بود که با هم اختلاف داشتند. یکی دیگر از موارد اشتباه دکتر مصدق این بود که درست پس از سوء قصدی که عوامل رضاخان به مرحوم مدرس کردند و وکلا پافشاری می‌کردند که مستوفی الممالک استعفا کند، دکتر مصدق از امنیت تهران تعریف و در حقیقت نسبت به سوء قصد به جان مرحوم مدرس بی‌اعتنایی می‌کند.

در مورد مخالفت با رضاخان اشتراک نظر نداشتند؟

نه. اتفاقاً وقتی مرحوم مدرس در مخالفت با رضاخان نطق کرد و از دست «تدین» سبلی خورد و سپس رضاخان قهر کرد و به بومهن رفت، دکتر مصدق به همراه سلیمان میرزا اسکندری و مشیرالدوله و چند نفر دیگر به بومهن می‌روند و با خواهش و التماس از رضاخان می‌خواهند که به تهران برگردد! با تشکر از شما که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. ■